

Globalization, Cultural Transformation and Export Oriented Policy in Developing Countries

Saman Fazeli¹ – Mohammad Saeed Namdari Moghadam²

Meghdad Ganji³ – Marzieh Karimi⁴

Abstract

Globalization is a concept which is used to describe a series of fundamental interrelated changes at the global level. This phenomenon, on the one hand, has led to the compression and getting close of different areas of human life and the collapse of previous boundaries in all domains, and followed by the influence of different political, economic and cultural sections on each other in the global arena, on the other hand. Today, because of the revolution in information and communication technology, the effects of globalization in the cultural sector, especially in developing countries, have become more evident, so that It has led to the formation of a consumerist, individualist and selective culture at the global level. This new culture, in turn, has affected other areas, including politics and economics, and their confluence, economic policy of governments. Accordingly, the purpose of this paper is to attempt to understand these cultural developments and its implications for the economic policy of the governments, especially in developing countries. The main question of the research is, what is the relationship between the cultural transformation caused by the globalization and economic policy of the governments in developing countries? In response to this question, the hypothesis is that the cultural transformation resulting from globalization by bringing up new demands and requirements, would lead the economic policy of the state towards market-oriented and extrovert economics patterns, in order Coordination with those developments and responding to new demands and requirements. This pattern is export oriented strategy for developing countries. In this paper, the method of research is descriptive-analytic and the library method has been used for collecting data.

Keywords: Globalization, Cultural Transformation, Consumerism, Economic Policy, Export oriented policy.

-
1. Ph.D student of International Relations, Dpt. Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran. Corresponding Author (samanfazeli43@yahoo.com)
 2. M. A student of Political Science, Razi University.
 3. M. A student of International Relations, Razi University.
 4. M. A student of International Relations, University of Guilan.



جهانی‌شدن، تحول فرهنگی و سیاست توسعه صادرات در کشورهای در حال توسعه

سامان فاضلی^۱ - محمد سعید نامداری مقدم^۲ - مقداد گنجی^۳ - مرضیه کریمی^۴

چکیده

جهانی‌شدن مفهومی است که برای توصیف یک رشته تحولات اساسی مرتبط به هم در سطح جهانی به کار می‌رود. این پدیده، از یک طرف، باعث به هم فشردگی و نزدیک شدن عرصه‌های مختلف زندگی انسانها و فروپاشی مرزهای پیشین در همه حوزه‌ها شده و از طرف دیگر، تأثیرگذاری بخش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را بر یکدیگر در عرصه جهانی به دنبال داشته است. امروزه تحت تأثیر انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات، تأثیرات جهانی‌شدن در بخش فرهنگی به ویژه در کشورهای در حال توسعه نمود بیشتری یافته است به گونه‌ای که منجر به شکل‌گیری یک «فرهنگ مصرفی فردگرایانه و گزینش‌گر» در سطح جهانی شده است. این فرهنگ جدید، به نوبه خود، سایر عرصه‌ها از جمله سیاست و اقتصاد و حوزه تلافی آنها یعنی سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها را نیز تحت تأثیر قرار داده است. بر این اساس، هدف این مقاله تلاش در جهت فهم این تحولات فرهنگی و پیامدهای آن برای سیاستگذاری اقتصادی دولت به ویژه در کشورهای در حال توسعه است. سؤال اصلی پژوهش این است که چه نسبتی بین تحولات فرهنگی ناشی از جهانی‌شدن و سیاستگذاری اقتصادی دولت در کشورهای در حال توسعه وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش، این فرضیه مطرح می‌شود که تحولات فرهنگی ناشی از جهانی‌شدن، با طرح مطالبات و نیازهای جدید، سیاستگذاری اقتصادی دولت را به سمت الگوهای بازارمحور و برون‌گرایانه، به منظور هماهنگی با آن تحولات و پاسخ به مطالبات و نیازهای جدید، سوق داده است. این الگو برای کشورهای در حال توسعه راهبرد توسعه صادرات می‌باشد. در این مقاله، روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

واژگان کلیدی: جهانی‌شدن، تحول فرهنگی، مصرف‌گرایی، سیاستگذاری اقتصادی، توسعه صادرات.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی. نویسنده مسئول: (samanfazeli43@yahoo.com)

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی.

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه رازی.

۴. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان.

مقدمه

امروزه واژه «جهانی» به بخش جدایی‌ناپذیری از ادبیات سیاسی و دانشگاهی و حتی گفتگوهای روزمره تبدیل شده است. همه‌روزه، واژگانی همچون اقتصاد جهانی، فرهنگ-جهانی، افکارعمومی جهانی و... به طرق مختلف و از تریبون‌های متنوع به گوش می‌رسند. این گرایش به نگاه کردن به مسائل و موضوعات از زاویه جهانی، نشان‌دهنده‌ی شکل‌گیری تغییراتی گسترده در عرصه‌ی زندگی انسان است. این تغییرات، هم شامل دگرگونی‌های عینی و دیالکتیکی در سطوح اقتصادی، فناورانه، سیاسی و فرهنگی جوامع در راستای به هم فشرده شدن آن‌هاست و هم شامل «آگاهی» به این تغییرات و درک جهان به مثابه یک «کل» است. در این راستا، افراد تحت تأثیر ابزارهای ارتباطی نوین از رویدادهای سراسر جهان مطلع گشته، راجع به آن‌ها به تفکر پرداخته و با فرهنگ‌ها و شیوه‌های مختلف زندگی در جوامع دیگر آشنا می‌شوند. این روند، منجر به شکل‌گیری یک «فرهنگ مصرفی فردگرایانه و گزینش‌گر» در سطح جهانی می‌شود. بر این اساس، افراد ضمن آشنایی با اصول و هنجارهایی که بین تمامی انسان‌ها مشترک است (با تصور می‌شود که مشترک است)، الگوهای زندگی مورد پسند خویش را از جوامع گوناگون اخذ می‌کنند. بنابراین شاهد شکل‌گیری تغییری اساسی در نوع نگرش افراد به زندگی و خواسته‌ها و مطالبات آن‌ها هستیم. در این نگرش، افراد ضمن برخورداری از حقوق و هنجارهایی که بین تمامی انسان‌ها مشترک می‌بینند، می‌خواهند شیوه‌ی زندگی و به-ویژه کالاها و خدمات مصرفی خویش را خود انتخاب کنند، نه این‌که توسط جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند بر آن‌ها تحمیل شود. تحقق چنین امری، مستلزم وجود ساختاری است که ضمن به رسمیت شناختن حقوق و هنجارهای مشترک بشری، زمینه‌های عینی و اقتصادی لازم برای افزایش گزینه‌های انتخابی افراد و آزادی عمل آن‌ها را فراهم سازد.

در واقع، در فرآیند جهانی‌شدن، توسعه فناوری به دگرگونی در عرصه اقتصاد و تغییرات در حوزه سیاست و فرهنگ پیوند داده می‌شود (استیونسون، ۱۳۸۴: ۷۹). لذا تغییرات فرهنگی، سایر حوزه‌های زندگی از جمله اقتصاد و سیاست را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. محل تلاقی دو عرصه اقتصاد و سیاست، «دولت» یا به عبارت بهتر، سیاستگذاری‌های اقتصادی دولت است. جهانی‌شدن هم عرصه داخلی و هم عرصه خارجی در خصوص سیاستگذاری‌های اقتصادی دولت را تحت تأثیر قرار داده است. از

یک طرف، مطالبات، خواسته‌ها و نیازهای مصرف‌گرایانه، فردگرایانه و آزادی‌خواهانه‌ی جدیدی در داخل مطرح می‌شوند که سیاست‌های درون‌گرا قادر به پاسخ‌گویی نیستند و از طرف دیگر، توقعات جهانی در زمینه تحقق موازین و هنجارهای حقوق بشری و گسترش تعاملات فرهنگی و اقتصادی، دولت‌ها را از خارج تحت فشار قرار داده‌اند.

در این راستا، با مسئله‌ای به نام «مرجعیت جهانی» مواجه هستیم که به‌عنوان عامل تحمیل‌کننده و محدودکننده عمل می‌کند. در این مورد می‌توان به مرجعیت جهانی بازار آزاد در حوزه اقتصاد، دموکراسی در حوزه سیاست، تنوع در حوزه فرهنگ و مرجعیت کثرت‌گرایی در حوزه اجتماع اشاره کرد. مرجعیت، ارائه‌کننده‌ی تصاویری از واقعیت است که مبنای سیاستگذاری واقع می‌شوند (وحید، ۱۳۸۶: ۳۰۲). میزان موفقیت یا عدم موفقیت سیاست‌ها در جلب رضایت افراد، گروه‌ها و افکار عمومی (کسب حمایت سیاسی)، به هماهنگی و هم‌خوانی آن‌ها با این تصاویر بستگی دارد. در واقع، یکی از ملزومات اساسی سیاستگذاری، مرتبط ساختن تجربه‌های فردی و محلی با دستورکاری جهانی‌تر است. در چنین وضعیتی، اگر دولت‌ها نتوانند سیاستگذاری اقتصادی خویش را با فرآیند جهانی‌شدن (رعایت حقوق بشر و پیگیری سیاست‌های اقتصادی برون‌گرا) هماهنگ سازند، دچار بحران پاسخگویی و به تبع آن، عدم مشروعیت سیاست‌هایشان در عرصه داخلی و خارجی خواهند شد.

روش سیاستگذاری اقتصادی درون‌گرا به شکل‌گیری دولت‌رفاه در کشورهای توسعه‌یافته منجر گردیده است. در کشورهای در حال توسعه، سیاستگذاری اقتصادی با مقوله توسعه پیوند خورده‌است؛ یعنی سیاستگذاری اقتصادی دولت در راستای توسعه و در واقع، همان برنامه توسعه کشور است (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۳). این برنامه در روش درون‌گرا، سیاست «جایگزینی واردات» با نگاهی درون‌گرایانه و تمرکز بر بازار داخلی و خودکفایی اقتصادی بود. تأثیر فرآیند جهانی‌شدن و بحران سیاستگذاری اقتصادی دولت در کشورهای توسعه یافته منجر به ظهور اندیشه‌ها، روش‌ها و سیاست‌های نولیبرالیستی بازارمحور و نیز تقویت نقش و جایگاه نهادهای بین‌المللی مروج این اندیشه‌ها، در هماهنگی با فرآیند جهانی‌شدن شد. به نظر می‌رسد که در چنین شرایطی، پیگیری سیاست «توسعه صادرات» با نگاهی برون‌گرایانه و بازارمحور و تمرکز بر توسعه تجارت و گسترش ارتباطات اقتصادی با جهان خارج، که خود مستلزم رعایت هنجارهای حقوق-بشری مشترک نیز می‌شود، به جای سیاست جایگزینی واردات، بتواند پاسخ مناسبی از سوی کشورهای در حال توسعه برای هماهنگی هرچه بیشتر با فرآیند جهانی‌شدن باشد.

در ادامه، ابتدا مفهوم جهانی‌شدن و سپس، ارتباط میان این مفهوم با تحولات فرهنگی، حقوق بشر، دولت و سیاستگذاری اقتصادی در کشورهای در حال توسعه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در حوزه پیشینه پژوهش نویسندگان مختلفی به بررسی هر یک از ابعاد این مقاله پرداخته‌اند. آرکر در مقاله «نسبت جهانی‌شدن و فرهنگ‌ها» بررسی دیالکتیک جهانی‌شدن و فرهنگ می‌پردازد. نویسنده ابتدا مفاهیم جهانی‌شدن و فرهنگ را مورد تعریف و بررسی قرار می‌دهد و سپس به بررسی «چرخش فرهنگی» در مطالعات جهانی‌شدن می‌پردازد و نشان می‌دهد که فرهنگ نه تنها به‌طور مستقل مولفه مهم و تعیین‌کننده‌ای در فرآیند جهانی‌شدن است، بلکه ابعاد اقتصادی و سیاسی جهانی‌شدن نیز به نوعی در این زمینه فرهنگی شده قابل بررسی است. مصطفی حمیدی در مقاله «تاثیر جهانی‌شدن بر کشورهای در حال توسعه» تاثیر جهانی‌شدن را در سه حوزه اقتصاد و تجارت، سیستم‌های آموزشی و حوزه فرهنگی بررسی می‌کند. او با بررسی تاثیرات مثبت و منفی جهانی‌شدن نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه خواسته یا ناخواسته متاثر از این فرآیند هستند و باید سیاست‌های خود را در حوزه‌های مذکور با توجه به پدیده جهانی‌شدن به پیش ببرند. اوکافر و پیتز در مقاله «جهانی‌شدن و صورت‌بندی اجتماعی کشورهای جهان سوم» معتقدند جهانی‌شدن تاثیرات گسترده‌ای بر صورت‌بندی اجتماعی کشورهای در حال توسعه گذاشته است. فارغ از اینکه بر اساس چشم‌انداز تحلیلگر این تاثیرات مثبت یا منفی ارزیابی شود، دیگر محدود به یک منطقه خاص نیست و به‌طور همه جانبه‌ای بر کشورهای در حال توسعه تاثیر گذاشته است. این تاثیرات موجب شده است که کشورهای جهان سوم نتوانند به‌طور مستقل به مسیر توسعه خود بپردازند.

داسکالو در مقاله «فردگرایی و ارتباطات گسترده در بافت جهانی‌شدن» به بررسی رابطه بین فردگرایی و به‌عنوان یک ایدئولوژی و جهانی‌شدن می‌پردازد. نویسنده معتقد است ما در حال حاضر در شرایط انقلاب دوم فردگرایی هستیم. فردگرایی در شرایط جهانی‌شدن مهم‌ترین محتوای پیامی است که از طریق رسانه‌های جمعی منتشر می‌شود. با توجه به پیشرفت فناوری‌های ارتباطاتی، فردگرایی در حال تبدیل شدن به ایدئولوژی رایج شده است. غنی و محی‌الدین در مقاله «جهانی‌شدن و حقوق بشر» معتقدند که گسترش ثروت و امکانات فناورانه موجب پیشرفت و ارتقای حقوق بشر شده است. به ویژه انعکاس گسترده نقض‌های حقوق بشر در جهان از طریق رسانه‌های منجر

به تمرکز شدیدتر احساسات جهانی بر مسئله حقوق بشر شده است. گسترش جنبش‌های حقوق بشری یکی از ثمرات این تمرکز است. اوتاسویک در مقاله «تنوع فرهنگی و هویت فرهنگی در جهانی‌شدن» معتقد است که در شرایط جهانی‌شدن بین فرهنگ جهانی‌شدن و هویت‌های فرهنگی بومی منازعه پیش آمد است، به صورتی که در بسیاری از موارد بقای هویت و زبان بومی با ابهام مواجه شده و مسئله مذکور موجب شده است که تلاش‌ها و تقاضاها به ویژه در کشورهای جهان سوم برای حفاظت از استقلال فرهنگی افزایش یابد. پژوهش‌های دیگری نیز به‌طور جدا به هر یک از ابعاد و مولفه‌های مورد نظر این مقاله پرداخته‌اند اما کاستی‌ای که در پژوهش‌های انجام شده به نظر می‌رسد وجود دارد این است که هیچ یک از پژوهش‌های مزبور به شکلی نظام‌مند درصد برنیامده‌اند تا مولفه‌های مدنظر این پژوهش را به یکدیگر مرتبط کنند. از این رو مقاله حاضر تلاش می‌کند تا نشان دهد دو مولفه جهانی‌شدن و تحول فرهنگی‌ای که در بستر آن شکل گرفته است چگونه می‌تواند بر سیاست‌های اقتصادی کشورهای در حال توسعه تاثیر بگذارد.

چارچوب نظری: جهانی‌شدن

تعریف جهانی‌شدن بسیار پیچیده است چنان‌که اولریش بک^۱ می‌گوید «جهانی‌شدن به‌ندرت تعریف شده‌است و یکی از مبهم‌ترین و بدفهمیده‌شده‌ترین و در عین حال یکی از تأثیرگذارترین مفاهیم سیاسی در هر زبانی است» (Archer et al. 2007: 1). اولین کسی که جهانی‌شدن را تعریف کرد رونالد رابرتسون بود. او جهانی‌شدن را به‌عنوان «فهم جهان و ادراک فزاینده از جهان به‌عنوان یک کلیت» تعریف کرد. مارتین آلبرو و الیزابت کینگ^۲ جهانی‌شدن را «تمام فرآیندهایی که به وسیله آن مردم جهان در یک جامعه واحد جهانی تقسیم می‌شوند» تعریف کرده‌اند. دیوید هلد معتقد است «جهانی‌شدن به هم‌پیوستن جهانی سریع، عمیق و در مقیاسی وسیع است» (Cuterela. 2012: 138-139). مطابق تعریف گیدنز «جهانی‌شدن تشدید یافتن روابط اجتماعی جهان‌گستر است که مناطق دور از هم را چنان به هم نزدیک می‌کند که رخدادهای محلی به وسیله رخدادهایی که هزاران مایل آن‌طرف‌تر اتفاق افتاده است شکل می‌گیرند». آپادورای پنج ویژگی جهانی‌شدن را در حوزه‌های گستره قومی، گستره فناوری، گستره مالی، گستره

1. Ulrich Beck
2. Elizabeth King

رسانه و گستره اندیشه بررسی می‌کند و معتقد است در نهایت این جریانها منجر به سرزمین‌زدایی‌شدن جهان می‌شود (Harmanci, 2107: 61). فریدمن از طرفداران جهانی‌شدن معتقد است که جهانی‌شدن گریزناپذیر و ماندگار است. از نظر او «جهانی‌شدن افراد، شرکت‌ها و دولت-ملت‌ها را قادر می‌سازد که سریع‌تر، عمیق‌تر و ارزان‌تر از هر زمانی به سراسر جهان دسترسی پیدا کنند و جهان را نیز قادر می‌سازد تا سریع‌تر، عمیق‌تر و ارزان‌تر از هر زمانی به افراد، شرکت‌ها و دولت-ملت‌ها دسترسی داشته‌باشد» (Jabbara and Dwivedi, 2006: 1102). ریچارد فالک معتقد است دو نوع جهانی‌شدن وجود دارد؛ جهانی‌شدن از بالا و جهانی‌شدن از پایین. جهانی‌شدن اول مربوط به همکاری‌های اقتصادی و سیاسی بازیگران بزرگ یعنی دولت‌ها، بازیگران مالی و شرکت‌ها است و جهانی‌شدن از پایین هم مربوط به سطوح اجتماعی و سیاسی کوچک‌تر و مربوط به جامعه مدنی جهانی همچون افراد، نهادهای بین‌المللی غیردولتی و غیره است. حقوق‌بشر در هردوی این سطوح قرار دارد (Twiss, 2004: 41).

یکی از مهم‌ترین تغییرات کیفی کم‌رنگ‌شدن مفهوم «مرز» است. از گذشته‌های بسیار دور تا عصر جهانی‌شدن همیشه مرزهای قومی، قبیله‌ای، ملی، فرهنگی، مذهبی، جغرافیایی و غیره وجود داشته‌است. کاری که جهانی‌شدن انجام داده چیزی است که فوکو از آن به‌عنوان «هتروپیا»^۱ یا «در مرز بودگی» یاد می‌کند؛ افراد همیشه پشت مرزها بوده‌اند اما امروزه روی مرزها قرار دارند و می‌توانند آزادانه با افراد آن‌سوی مرز تعامل داشته‌باشند (8-4: Okafor and Peter, 2014). به‌ویژه اینکه نه تنها گسترش امکانات حمل‌ونقل امکان جابه‌جایی را به شدت افزایش داده است، بلکه اصولاً حضور در جایی دیگر وابسته به حضور فیزیکی در آن جا نیست. این مفهومی است که جرجن^۲ از آن به‌عنوان «حاضر غایب» یاد می‌کند، به این معنا که ممکن است فردی به‌لحاظ فیزیکی در جایی باشد اما به‌لحاظ روان‌شناسانه در یک قلمرو به کلی متفاوتی حضور داشته باشد (227: Katz and Aakhus, 2004).

به‌طور مشخص در حوزه موضوع این پژوهش، یعنی حوزه جهانی‌شدن و کشورهای در حال توسعه، وینسنت تاکر به بحث‌های نظری گسترده‌ای پرداخته است. تاکر معتقد است یکی از ضعف‌های نظریه‌های مربوط به توسعه عدم توجه این نظریات به حوزه فرهنگ در شرایط جهانی‌شدن است. تاکر معتقد است اسطوره توسعه برخلاف نظر

1. Heteropia
2. Gergen

طرفداران غربی جهانی‌شدن یک مسیر و فرآیند عینی نیست بلکه مبتنی بر یک سری باورها و معانی مشترک است. اسطوره توسعه مبتنی بر همان اسطوره پیشرفت است. کشورهای غربی بر اساس یک سری باورها و اندیشه‌های خاص اسطوره پیشرفت خود را برای دیگر نقاط جهان نیز مناسب می‌دیدند که تلاش برای گسترش آن نیز در قالب استعمار نمود پیدا کرد. در شرایط جهانی‌شدن نیز اسطوره پیشرفت در قالب اسطوره توسعه تجلی پیدا کرده است. لذا در اساس گسترش جهانی‌شدن به کشورهای دیگر یک گسترش فرهنگی است که در آن یک سری معانی و ایده‌های ویژه‌ای که منجر به پیدایش یک «خود» خاص شده است به کشورهای «دیگر» نیز تسری پیدا می‌کند. اسطوره مدرنیته نیز مبنای فرایند جهانی‌شدن است. از این منظر کشورها به دسته مدرن و سنتی تقسیم می‌شوند که در فرایند جهانی‌شدن کشورهای سنتی باید مدرن شوند. البته این فرآیند بیش از آنکه یک گفت‌وگوی بین دو طرف باشد نوع تک‌گویی است که در آن مدرنیته الزامات خود را بر سنت مسلط می‌کند (Munck and O'Hearn, 2008: 14-21).

جهانی‌شدن و فرهنگ

هرچند ریشه‌های بحث جهانی‌شدن، مباحث اقتصادی و سپس سیاسی بوده است، اما تأثیرات جهانی‌شدن بر جوامع، روابط اجتماعی و فرهنگ، بیشتر از حوزه‌های دیگر می‌باشد و بر این مبنا رشته جامعه‌شناسی و مفاهیم آن بیش از رشته‌های دیگر متأثر از جهانی‌شدن بوده است. واترز معتقد است که جهانی‌شدن در بعد فرهنگی بسیار بزرگ‌تر، مهم‌تر و سریع‌تر از ابعاد دیگر جهانی‌شدن اتفاق افتاده است (Albrow, 2012: 372-373).. جهانی‌شدن فرهنگی عبارت است از گسترش سنت‌ها، آداب و رسوم و ارزش‌های مناطقی به مناطق دیگر از طریق تعاملات. سه نظریه درصدد برآمده‌اند که جهانی‌شدن فرهنگی را توضیح دهند؛ نظریه فرهنگ چیره، نظریه برخورد تمدن‌ها و نظریه درهم‌آمیزی^۱. نظریه چیره‌گی فرهنگی معتقد است که با افزایش تعاملات بین کشورها، فرهنگی که پرنفوذتر و غنی‌تر باشد چیره می‌شود و لذا سنت‌ها، باورها و حتی آداب و رسوم غذایی و لباس پوشیدن فرهنگ برتر در بقیه مناطق جهان رواج پیدا می‌کند. نظریه برخورد تمدن‌ها معتقد است با گسترش تهدیدات ناشی از تعاملات، موجودیت‌های فرهنگی انعطاف‌ناپذیرتر و تغییرناپذیرتر شده و برای حفاظت از خودشان

1. hybridity

به‌عنوان یک هویت واحد به خشونت‌های قومی، مذهبی، نژادی و ملی هم دست می‌زنند. نظریه درهم‌آمیزی معتقد است که با افزایش جابه‌جایی و تماس‌ها، مرزهای سنتی از بین می‌رود و انتقال‌پذیری فرهنگ‌ها هم ساده‌تر می‌شود. از این‌رو امکان خالص‌ماندن فرهنگ‌ها غیرممکن می‌شود و هر فرهنگی عناصری از فرهنگ‌های دیگر را در خود جذب می‌کند (Onwe and Nwogbaga. 2014: 281- 282).

مهم‌ترین پیامد فرهنگی و فلسفی جهانی‌شدن بر انسانها تأثیر آن بر چگونگی اندیشیدن در مورد خویشتن است. همان‌گونه که تاملینسون می‌گوید اصولاً اندیشیدن در چارچوب «جهان» امکان‌پذیر است. در گذشته گستره جهان اندیشه‌ی افراد محدود به قوم، قبیله، روستا و مانند آن بود. در مدرنیته این «جهان» تا سطح یک دولت-ملت گسترش یافت. کاری که جهانی‌شدن کرده این است که این جهان را بسیار گسترش داده و اصولاً مرز اندیشه را از بین برده است. چن و همکاران، این رویه را «فرهنگ‌پذیری جهان‌پایه»^۱ نام نهاده‌اند. که اشاره بر این دارد که افراد جنبه‌هایی از فرهنگ‌های دیگر را اخذ می‌کنند و آن را وارد درک از خود و یا خودشناسی‌شان می‌کنند و به این ترتیب یک هویت دو فرهنگی^۲ به‌دست می‌آورند که بر مبنای فرهنگ محلی و فرهنگ جهانی است. این گسست از فرهنگ محلی را پژوهشگران مختلفی با اصطلاحات خاصی همچون محلی‌زدایی‌شدن^۳ (تامپسون)، جابه‌جایی^۴ (گیدنز) و سرزمین‌زدایی‌شدن^۵ (تاملینسون) توضیح داده‌اند. فرهنگ جهانی با فرهنگ محلی مخلوط می‌شود و نتیجه آن مطابق مفهومی که رابرتسون عرضه کرده است جهانی‌شدن محلی^۶ می‌باشد. اما باید توجه داشت که فرهنگ خلق‌شده، مخلوط جدید یک نسخه بومی از «فرهنگ جهانی» است. فرهنگ مذکور عناصر اساسی فرهنگ جهانی‌شدن را اخذ می‌کند و بیشتر ظواهر و قالب‌های فرهنگ محلی را حفظ می‌کند. چرا که یک هویت نمی‌تواند عناصری را که آشکارا با یکدیگر متناقض باشند در خود جای دهد (Melluish. 2014: 539). در چنین حالتی است که جهانی‌شدن به‌سمت «استانی‌کردن»^۷ جهان پیش می‌رود، گویی که همه کشورها و از جمله کشورهای

1. globalization-based acculturation
2. bicultural
3. delocalization
4. dis-placement
5. deterritorialization
6. glocalization
7. provincialized

جهان‌سوم استانی‌های یک کلیت واحد جهانی هستند. به هر صورت جهانی‌شدن به میزان زیادی «حس تعلق به مکان»^۱ را تحلیل برده‌است (Servaes and Lie. 2010:10).

جهانی‌شدن فرهنگ در کشورهای در حال توسعه

هرچند تغییرات ناشی از جهانی‌شدن منحصر به کشورهای جهان‌سوم نیست، با این وجود می‌توان گفت تغییرات مذکور در کشورهای توسعه یافته و غربی بیشتر کمی، و در کشورهای جهان‌سوم کیفی است. کشورهای جهان‌سوم در عصر جهانی‌شدن به کلی با یک جهان دیگری مواجه شده‌اند، تا جایی که برخی معتقدند رنسانسی که در قرن پانزدهم در غرب آغاز شد در کشورهای جهان‌سوم با روند جهانی‌شدن در حال تحقق است (Cossa. 2015: 159- 160). به تعبیر راجاگوپال، نویسنده هندی، مهم‌ترین تغییراتی که در نتیجه جهانی‌شدن در کشورهای جهان‌سوم به وجود آمده، تحول در معرفت‌شناسی و جهان‌بینی افراد است (Rajagopal. 1999: 11). از نظر رابرتسون نیز جهانی‌شدن باعث شده است که مفهوم «جهان» تبدیل به یکی از کانون‌های ارجاع^۲ در کشورهای جهان‌سوم شود (Albrow. 2012: 372). در این راستا، جهانی‌شدن به کمک گسترش فناوری ارتباطات و اطلاعات، توانسته است مفاهیمی همچون بازار آزاد، انتخاب‌فردی، مصرف‌گرایی و حقوق مشترک بشر را به متن جامعه و توده‌ها در کشورهای جهان‌سوم ببرد.

در شرایط جهانی‌شدن دو مولفه «خرده‌فرهنگ»^۳ و «فرافرهنگ»^۴ موجب تضعیف فراروایت فرهنگ ملی در کشورهای جهان‌سوم شده است. دو رویکرد رادیکال در دو سر طیف جهانی‌شدن وجود دارد. کسانی همچون هاروی، فالک و سیبروک معتقد به دشمنی به نام جهانی‌شدن در بعد فرهنگی هستند. به‌عنوان مثال سیبروک معتقد است که «جهانی‌شدن اعلان جنگی است به همه فرهنگ‌های دیگر». در مقابل گروه دیگر معتقدند که تکرر بیش از حدی که با جهانی‌شدن فرهنگ به وجود می‌آید موجب بالکانیزه‌شدن تدریجی همه جهان خواهد شد (Archer et al. 2007: 8). اما بحث‌های متأخرتر در باب جهانی‌شدن و فرهنگ کشورهای جهان‌سوم فراتر از این دو طیف رفته و معتقد به استمرار فرهنگ‌های بومی ذیل یک فرهنگ رو به گسترش جهانی است. در

1. sense of place
2. point of reference
3. subculture
4. transculture

واقع روند کلی به سمت اتخاذ نسخه‌های متعدد و بومی شده از یک کلیت فرهنگی است. به‌عنوان مثال برخی از منتقدین فرهنگ جهانی از ظهور کشورهای آسیای شرقی به‌عنوان الگوهای موفق، که فرهنگ غربی را هم نپذیرفته‌اند، صحبت می‌کنند. این در حالی است که مطالعات بسیاری نشان می‌دهد کشورهای مذکور با اخذ و ترکیب عناصر بنیادین اقتصاد سرمایه‌داری با آداب و رسوم داخلی خود رشد پیدا کرده‌اند و لذا آنها را نمی‌توان به‌کلی جدای از فرهنگ جهانی تلقی کرد. در واقع، در جهانی شدن صحبت از یک کلیت واحد^۱ نیست بلکه صحبت از کلیت مرکب^۲ است. از این‌رو ممکن است بسیاری از کشورها فرهنگ جهانی را که عناصر مرکزی آن ارزش‌های غربی-سرمایه‌داری است با مؤلفه‌هایی از سوسیالیسم، کنفوسیوس‌گرایی، اسلام‌گرایی و مؤلفه‌های بومی دیگر ترکیب کنند، اما عناصر بنیادین این فرهنگ‌های مرکب همان ارزش‌های سرمایه‌دارانه است (Shengping, 2008: 190-191).

امروزه شیوه زندگی در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه در رابطه با جوانان، بسیار به الگوهای کشورهای مرفه سرمایه‌داری شبیه است تا الگوهای بومی. حتی در کشورهای فقیر در حال توسعه نیز بسیار رایج است که ببینیم نوجوانان و جوانان تشریح‌های نایک یا جوراب‌های آدیداس بپوشند، موزیک‌های هیپ‌هاپ گوش دهند، از محصولات آپل استفاده کنند و مک‌دونالد، کی‌اف‌سی یا پیتزای دومینو بخورند. گاهی اوقات چنان سبک زندگی و فرهنگ یک نوجوان در کشوری در حال توسعه شبیه یک نوجوان آمریکایی شده است که تنها می‌توان از ویژگی‌های فیزیکی یا زبان او فهمید که آمریکایی نیست (Hamdi, 2013: 143-144). این تغییر در روش زندگی کشورهای جهان سوم موجب می‌شود که زیبایی‌شناسی، خواسته‌ها، دل‌بستگی‌ها و به‌طور کلی روحیه افراد کشورهای در حال توسعه شبیه کشورهای توسعه یافته شود (Otasevic, 2014: 139).

البته نباید تصور کرد جهانی شدن فرایندی جبری است و همه افراد و کشورها موافق آن هستند. در مقابل گسترش جهانی شدن از اواسط دهه ۱۹۹۰ مفهومی به نام «مقاومت در برابر جهانی شدن»^۳ وارد ادبیات علوم اجتماعی شد. این مفهوم اشاره به گسترش اشکال مختلف مخالفت و مقاومت جنبش‌ها و افراد در برابر سیاست‌ها، نهادها و فرهنگ مرتبط با جهانی شدن اشاره دارد. جنبش‌های مخالف گسترش جهانی شدن

1. unified whole
2. compound whole
3. resistance to globalization

نولیبرال در قالب جنبش‌های مخالف با آزادسازی تجاری، اتحادیه‌های گمرکی، فرهنگ غربی و غیره نمایان شد. برخی از مخالفان جهانی‌شدن معتقد به بازگرداندن اقتدار دولت و نیز ایجاد نهادهای جدید بین‌المللی برای مقابله با چالش‌های جهانی‌شدن هستند (Saguier, 2012). نظریات مختلفی با جهانی‌شدن مخالف هستند که مهم‌ترین آنها دیدگاه‌های نومارکسیستی است. این نظریات معتقدند که جهانی‌شدن شکل جدید و تهاجمی‌تر گسترش‌گرایی سرمایه‌داری است که موجب گسترش شکاف بین اغنیا و فقرا می‌شود. یکی از این نظریه‌پردازان مارک راپرت است که معتقد است جهانی‌شدن چیزی نیست جز توجیه‌های ایدئولوژیکی سرمایه‌داری جهانی که برای گسترش سلطه و قدرت خود به مفاهیمی همچون جهانی‌شدن روی آورده است. از این منظر جهانی‌شدن تنها به سود شرکت‌های بزرگ و چند ملیتی و نیز قدرت‌های برتر جهان است و در عوض نتایج آن برای ملت‌های جنوب توسعه فقر و نابرابری است. از این منظر جهانی‌شدن یک چهره جدید امپریالیسم است و در نتیجه یک پروژه ایدئولوژیک است. لذا از این منظر جهانی‌شدن بر خلاف ادعای موافقان آن اولاً یک فرآیند اجتناب‌ناپذیر نیست و آن را گروه‌ها و کشورهایی به پیش می‌برند و ثانیاً همه در آن برنده نیستند بلکه جهانی‌شدن منتفعین و متضررینی^۱ دارد. منتفعین آن افراد، شرکت‌ها، بلوک‌ها و کشورهای دارا هستند که عمدتاً در کشورهای شمال می‌باشند و متضررین آن نیز مردم و کشورهای نادر جنوب هستند. (osland, 2003: 137- 138)

نظریات مختلف دیدگاه‌ها و راه‌کارهای مختلفی را برای رهایی کشورهای در حال توسعه از پیامدهای فرهنگی و اقتصادی جهانی‌شدن ارائه داده‌اند. به‌عنوان مثال نظریه وابستگی معتقد است در فرآیند جهانی‌شدن، کشورهای پیرامونی نه‌تنها توسعه پیدا نمی‌کنند بلکه همراه شدن قید و بندهای سرمایه‌داری با فناوری‌های جدید و رویه‌های فرهنگی محدودیت‌های آنها را به‌عنوان کشورهای حاشیه‌ای اقتصاد جهانی شدیدتر می‌کند و امکان توسعه را دشوارتر می‌سازد. لذا راه برون رفت دوری هرچه بیشتر از فرایندهای مخرب جهانی‌شدن است (Tausch, 2010: 469- 472). برخی نیز معتقدند جهانی‌شدن فرصت‌های بالقوه‌ای برای کشورهای در حال توسعه دارد اما این کشورها باید ابتدا اصطلاحات و اقدامات اقتصادی و تجاری‌ای را در سطح داخلی و منطقه‌ای انجام دهند و آنگاه به سمت فرایندهای جهانی‌شدن روی بیاورند (Qadri and Ayub, 2016: 20- 26).

1. pros and cons

اما فارغ از دیدگاه مخالفان و منتقدین جهانی‌شدن این مقاله به چند دلیل جهانی‌شدن را به‌عنوان فرایندی تعیین‌کننده مفروض خود قرار داده است. اول اینکه جدا از بحث دامنه دار پروژه‌های دیدن و هدفمند بودن جهانی‌شدن و یا فرایند و طبیعی بودن پدیده مذکور پیامدهای جهانی‌شدن اهمیت بیشتری دارد. به عبارت دیگر چه جهانی‌شدن فاعل یا فاعلانی (دولت‌های مرفه، شرکت‌های چندملیتی و غیره) داشته باشد و چه نداشته باشد تاثیرات آن غیر قابل چشم‌پوشی است. دوم اینکه راه‌کارهای مخالفین برای مقابله با پیامدهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی‌شدن، فارغ از عملی بودن یا نبودن آن‌ها، به‌صورت تک‌بعدی و منفک ارائه شده است. به‌عنوان مثال راه‌کارهای اقتصادی برخی از نظریه‌پردازان برای کشورهای در حال توسعه مبتنی بر منفک کردن کامل اقتصاد و فرهنگ است و دولت هم هر اقدامی بخواهد می‌تواند در حوزه اقتصادی انجام دهد. اما این پژوهش اقتصاد سیاسی کشورهای جهان سوم را در هم‌پیوندی مولفه‌های گوناگون و به ویژه فرهنگ و اقتصاد می‌بیند. از این منظر دولت نمی‌تواند هر کاری بخواهد در حوزه اقتصاد انجام دهد و موانع مختلفی از جمله محدودیت‌های فرهنگی دامنگیر آن می‌شود.

یک تأثیر مهم فرهنگی جهانی‌شدن بر کشورهای جهان سوم رشد فردگرایی است. جهانی‌شدن با فردگرایی نسبت مستقیمی دارد. از یک منظر، دو پایه اصلی جهانی‌شدن لیبرالیسم و سرمایه‌داری است که هر دو نظریه‌های فردگرایانه‌ای هستند. گرایش‌ها و نظریاتی هم که با جهانی‌شدن مخالف هستند همچون چپ‌ها، سوسیالیست‌ها، مارکسیست‌ها و غیره نظریاتی هستند که ماهیتی جمع‌گرایانه دارند. با گسترش جهانی‌شدن، ارزش‌های فردگرایانه هم در حال گسترش هستند (Dascălu. 2013: 2-4). همان‌گونه که بومان اشاره می‌کند، جهانی‌شدن با افزایش ارتباطات، جایگزین‌های متعددی برای سبک زندگی محلی ایجاد کرده است و «بارزترین خصیصه این ارتباطات مشترک فاصله‌گرفتن افراد از شهر و محل زندگی‌شان و انزوای آنها است». در این شرایط همان‌گونه که بک و گرنشایم می‌گویند هیچ یک از سنت‌ها، باورها، اسطوره‌ها، خرافات و غیره از بین نمی‌رود بلکه تنها حالت انتخابی و گزینشی به خود می‌گیرد. جهانی‌شدن لزوماً باعث ستیز یک فرد جهان‌سومی با فرهنگ محلی خود نمی‌شود اما موجب ستیز او با تحمیل فرهنگ محلی خواهد شد (خواجانه‌نوری و همکاران، ۱۳۹۲: ۴۴). جهانی‌شدن از طریق افزایش راه‌های قابل انتخاب موجب رشد فردگرایی شده - است. با این تحول اجتماعی است که فرد به یک خودآگاهی گزینش‌گرانه دست می‌یابد

و هویت خود را از طریق فردیت خود و نه تعلق به جمع کسب می‌کند. انکار انتخاب فردی از سوی هر نهادی از جمله خانواده، جامعه یا دولت در واقع انکار هویت و هستی اوست. در توضیح این فلسفه‌گزینش‌گری است که برخی با الهام از دکارت آن را در جمله «من انتخاب می‌کنم پس هستم» توضیح داده‌اند (Riolo, 2017: 719)...

این فردگرایی ناشی از گسترش فرهنگ سرمایه‌داری خود را در رشد فرهنگ مصرف‌گرایی بروز داده است. مصرف‌هسته سرمایه‌داری است. همان‌گونه که لیرز^۱ توضیح می‌دهد فرهنگ پیش از سرمایه‌داری، فرهنگ پاک‌دینی^۲ بود که در آن فرد به انکار خود و لذا بد می‌پرداخت اما در سرمایه‌داری این فرهنگ با فرهنگ لذت‌جویی^۳ جایگزین شد که در آن کامیابی و بهره‌گیری یک ارزش شد. بنیاد سرمایه‌داری مبتنی بر سوددهی است. برای این منظور نیاز به تولید دارد و برای تداوم تولید سودآور نیاز به مصرف دارد. از این رو فرهنگ مصرف، جزء جدایی‌ناپذیر سرمایه‌داری است. «فرهنگ مصرف»، ناشی از گسترش جهانی‌شدن در جوامع جهان‌سوم، باعث شده است تا ساختارهای سنتی و اجتماعی معنادهی تحلیل‌بروند. در این جوامع، مصرف‌مبتنی بر تمایلات^۴ و نه نیازها^۵ انجام می‌شود. مک‌دونالد یکی از بهترین نمونه‌های این مسئله است و نشان می‌دهد که چگونه یک شرکت تولیدکننده فست‌فود که مطابق نیازهای یک جامعه خاص تأسیس شده، توانسته است از طریق گسترش فرهنگ مصرف به صورت کاذب تبدیل به یک نیاز در کشورهای جهان سوم شود. در واقع برای مردم جهان سوم کالاها تبدیل به دال‌ها و نمادهایی شده‌اند که افراد می‌توانند با خرید لباس‌ها، عطرها، جواهرات، محصولات الکترونیکی و غیره به یک سبک زندگی خاص دسترسی پیدا کنند (Harmanci, 2017: 65-64)...

جهانی‌شدن و مسئله حقوق بشر

بنا بر تعریف رایج، حقوق بشر عبارت از حقوقی سلب‌ناپذیر است که بشر از حیث بشر بودنش واجد آنها می‌باشد. از این رو این حقوق متکی به هیچ ویژگی دیگر بشری نیست و هر انسانی در هر زمان و مکانی از آن برخوردار است. به همین دلیل، خاصیت حقوق

1. Lears
2. puritanism
3. hedonism
4. desires
5. needs

بشر جهان شمول بودن آن است. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های جهانی شدن، اجماع جهانی بر سر مسئله حقوق بشر است. این دیدگاه معتقد به همسویی مثبت جهانی شدن و حقوق بشر است چرا که جهانی شدن با فراهم کردن رفاه اقتصادی و آزادی‌های سیاسی متعاقب آن موجب ارتقای حقوق بشر می‌شود. نظریه تجارت بین‌الملل یکی از این نظریه‌ها است که معتقد است که جهانی شدن به‌طور غیرمستقیم موجب ارتقای حقوق بشر می‌شود. به این طریق که جهانی شدن اقتصاد موجب افزایش سطح رفاه عمومی و بهبود شرایط اقتصادی موجب ارتقای حقوق اقتصادی و اجتماعی افراد می‌شود. ضمن اینکه یکی از شرایط ادغام در اقتصاد جهانی رعایت الزام‌های حقوق بشری است. به‌عنوان مثال، اعضای سازمان تجارت جهانی هنگام مذاکره و نیز اجرای قواعد آزادسازی تجاری ملزم می‌شوند که تعهدات خود در خصوص ارتقا و حفاظت از حقوق بشر را هم رعایت کنند (Suralkar, 2018: 170). جهانی شدن به سه طریق توانسته است مسئله حقوق بشر را تبدیل به یکی از دغدغه‌ها و مسئله‌های مهم کشورهای جهان سوم کند؛ اول، تلاش‌های از بالا به پایین همچون فشار کشورهای غربی و یا سازمان‌های دولتی به کشورهای جهان سوم برای تبعیت از حقوق بشر و دوم تلاش‌های از پایین همچون افکار عمومی جهانی و سوم نهادهای حقوق بشری.

تلاش‌های سیاسی و دولتی کشورها و سازمان‌های غربی همچون اتحادیه اروپا و مشروط کردن توافق‌های تجاری، همکاری، شراکت و همبستگی در روابط با کشورهای جهان سوم نقش مهمی در سوق دادن کشورهای مذکور به سمت رعایت الزامات حقوق بشر داشته‌است (Velluti, 2016: 42). نهادهای حقوق بشری نیز در این زمینه نقش مهمی دارند. هم اکنون شبکه گسترده و در هم تنیده نهادهای حقوق بشری را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد. اول، نهادهای بین‌المللی غیردولتی؛ نهادهای منطقه‌ای غیردولتی؛ نهادهای غیردولتی با تمرکز بر یک کشور؛ نهادهای وابسته به سازمان ملل و نهادهای حقوق بشری مبتنی بر معاهده. کشورهای جهان سومی زیر فشارهای هر روزه گزارش‌ها و محکومیت‌های نهادهای حقوق بشری در حوزه‌های مختلفی همچون نقض حقوق کارگران، زنان، کودکان، فعالان سیاسی، روزنامه‌نگاران و غیره قرار دارند. نهادهای حقوق بشری با دفاع، نظارت و نیز لابی‌کردن به مسائل حقوق بشری می‌پردازند و با جمع‌آوری اطلاعات از وضعیت‌های جزئی کشورها و ارائه آن در قالب گزارش‌ها و بیانیه‌ها به خوبی می‌توانند تمرکز جهانی را معطوف کشور مورد بررسی کنند (Ganaie and Mohiuddin, 2016: 2).

محور آخر در حوزه جهانی‌شدن حقوق بشر مسئله افکار عمومی جهانی و جامعه مدنی جهانی و نهادهای آن است. به نظر می‌رسد که این محور، مهم‌ترین محور گرایش کشورهای جهان سوم به رعایت حقوق بشر است. چرا که بسیاری از ساز و کارهای حقوق-بشری هیچ ضمانت اجرایی مستحکمی ندارند و فشارهای سیاسی نیز با منافع سیاسی گره خورده است. ریچارد فالک، که پیش از این به آن اشاره شد، در نظریه «دو شاخه جهانی‌شدن» می‌گوید جهانی‌شدن دو مسیر دارد؛ اول، جهانی‌شدن از بالا و جهانی‌شدنی که در سطح جامعه مدنی جهانی انجام می‌گیرد و اهمیت فزاینده حقوق بشر ناشی از وارد شدن آن به جهانی‌شدن از پایین است. خودآگاهی جهانی در حوزه حقوق بشر به این معنا است که بشر امروزی به واسطه دسترسی به فناوری‌های ارتباطی و اینترنت از حقوق خود به‌عنوان یک بشر آگاهی یافته است. علاوه بر این آگاهی فردی، جنبش‌های محلی و بومی گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف حقوق بشری همچون حقوق زنان در کشورهای جهان سوم راه‌اندازی شده است. امروزه فشاری که افکار عمومی جهانی و جامعه مدنی جهانی بر دولت‌ها در زمینه حقوق بشر وارد می‌کنند دست کمی از جامعه مدنی داخلی ندارد. در واقع، حقوق بشر تبدیل به یکی از مهم‌ترین هنجارها و یا به زبان حقوقی تبدیل به قواعد آمره در روابط بین کشورها شده است. (کاظمی، ۱۳۸۴: ۲۶۳).

جهانی‌شدن و مسئله دولت

نظریات مختلفی که در خصوص دولت و کارکردهای آن مطرح شده‌اند را به طور کلی می‌توان به دو دسته دولت تنظیم‌گر^۱ و دولت تسهیل‌گر^۲ تقسیم کرد. دولت رفاه نمونه‌ای از دولت تنظیم‌گر و دولت نولیبرالی نمونه‌ای از دولت تسهیل‌گر است. تحت‌تأثیر جهانی‌شدن و تأثیرات فرهنگی و اقتصادی آن، روند کلی به سمت حرکت از دولت‌های تنظیم‌گر به تسهیل‌گر است. دولت رفاه با مداخله در تولید و توزیع و نیز ارائه خدمات عمومی درصدد ارتقای سطح زندگی فرد است. اما ویژگی‌های دولت رفاه منجر به مداخله‌گرایی، دولت‌محوری، دولت حداکثری، کم‌شدن آزادی‌ها و انتخاب‌های فردی هم می‌شود. دولت رفاه، خود حدود و ثغور رفاه افراد و مسیر جامعه را تعیین می‌کند و افراد در چارچوب قواعد و محدودیت‌های دولتی می‌توانند در عرصه‌های تولید، توزیع و مصرف فعالیت کنند. مسئله مذکور موجب واکنش افراد می‌شود؛ زیرا افراد گرایش به این پیدا

1. regulator
2. facilitator

کرده‌اند که مسیر رفاه و خوشبختی‌شان را خود انتخاب کنند و انتظار دارند که دولت نیز تنها «تسهیل‌گر» رفاهی باشد که خود آنها برگزیده‌اند (Mok, 2005: 292-298). به‌عنوان مثال یکی از ویژگی‌های دولت‌های رفاه وضع قواعد گسترده در حوزه‌های مربوط به تجارت بین‌الملل از جمله واردات و صادرات، سرمایه‌گذاری و غیره است و این مسئله به نوبه خود باعث محدودیت انتخاب‌های افراد می‌شود.

فردگرایی ناشی از جهانی‌شدن با ترویج اندیشه‌های مربوط به توانمندسازی افراد موجب تشدید فردمحوری مثبت شده است؛ به این معنا که بسیاری از مفاهیم جدید از جمله توسعه، حول محور فرد تکوین می‌یابد. این رویه با مدل‌های دولت مداخله‌گر و حداکثری همچون دولت‌های رفاه، سوسیالیستی، توسعه و غیره در ناسازگاری فزاینده‌ای قرار می‌گیرد و در مقابل گرایش‌های جهان‌دوستانه^۱ را همچون آزادسازی، مقررات زدایی، کاهش بودجه دولت، سرمایه‌گذاری‌های خارجی، خصوصی‌سازی، شرکتی‌سازی^۲، واگذاری^۳ و غیره را مطلوبیت می‌بخشد (Haque, 2002: 103-105). و سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها را در راستای تحقق این موارد سوق می‌دهد.

پیدایش و گسترش دولت رفاه، در واکنش به فشار از سمت پائین، یعنی از سوی مردم طبقه کارگر (که پیش‌تر حق رأی نداشتند) بوده است که تقاضای برآورده شدن نیازهای رفاهی خود را داشته‌اند (الکاک، ۱۳۹۱: ۲۷۹). امروزه حمایت مردمی محدودی برای هر حزبی که بخواهد قانون بازار و اهمیت انتخاب فردی را به چالش بکشد وجود دارد. در واقع، وظیفه هر جنبشی، بایستی مرتبط ساختن تجربه‌های محلی با دستورکاری جهانی‌تر باشد (استیونسن، ۱۳۸۴: ۹۳)، تا بتواند حمایت سیاسی لازم را برای تحقق برنامه‌هایش به دست آورد. در این راستا، پیشرفت‌های اخیر در نظریه دموکراتیک این سوال را مطرح می‌کند که چگونه عمل سیاستی (سیاستگذاری) می‌تواند به مشروعیت دولت کمک کند. بر این اساس، گفته می‌شود که فرایند کارآمدسازی سیاستگذاری می‌تواند راهی برای ارتقای مشروعیت دولت نیز ارائه کند (مورن و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۱۹-۵۱۸).

جهانی‌شدن موجب شده است دو سطح مهم بر فرایندهای تصمیم‌گیری دولت در عرصه سیاستگذاری اقتصادی اضافه شود؛ اول سطح فروملی و دوم سطح فراملی. پیش از جهانی‌شدن، جامعه به مثابه ابژه‌ای تلقی می‌شد که دولت می‌توانست بدون دغدغه‌ها

1. globalization-friendly
2. corporatization
3. divestment

و مخالفت‌های داخلی، اقتصاد ملی خود را در قالب طرح‌ها و برنامه‌های توسعه اقتصادی سامان دهد. اما اول آنکه این برنامه‌ها در بسیاری از موارد با کنش‌های بخش‌های اقتصادی فروملی همچون واحدهای اقتصادی و افراد ناسازگاری‌هایی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر قالب‌بندی جامعه، افراد و واحدهای اقتصادی به سادگی امکان‌پذیر نیست و هر نوع برنامه‌ریزی سراسری ممکن است با برنامه‌ها، خواسته‌ها و نیازهای بخش‌های مختلفی از جامعه ناسازگاری پیدا کند؛ که با متنوع شدن نیازها و مطالبات، که از پیامدهای جهانی‌شدن می‌باشد، این مسئله تشدید شده است. دوم اینکه سطح بین‌المللی و انتظارات خارجی، محیط‌زیست، حقوق بشر، بلوک‌های تجاری و بسیاری از مولفه‌های دیگر مربوط به اقتصاد جهانی باعث محدودیت‌هایی برای تصمیم‌گیری اقتصادی دولتی می‌شود (Agrawal, 2013: 162- 167). محدودیت‌ها، به ویژه به جهت فرهنگی، به گونه‌ای است که دولت‌ها دیگر نمی‌توانند نسبت به مسائلی همچون حقوق شهروندی و حقوق بشر بی‌تفاوت باشند و الزامات ملی را بر الزامات بشری و جهانی اولویت دهند، زیرا مشروعیت آن‌ها به عنوان دولت، تحت‌الشعاع اقدامات فراملی قرار دارد. در چنین شرایطی، بهترین سیاست، ایجاد همسویی و هماهنگی بین مسایل و منافع ملی با الزامات جهانی‌شدن است و دولت‌ها حتی با داشتن نگاهی جدید به نظم جهانی باید مطابق با نظم موجود و الزامات جهانی‌شدن عمل کنند (غرایاق‌زندی، ۱۳۹۰: ۱۳۲-۱۳۱). لذا یکی از تاثیرات مهم جهانی‌شدن بر کارکردهای دولت، تغییر هنجارها و استانداردهای حکومتی در عرصه اقتصادی بوده است. پیش از تشدید فرآیندهای جهانی‌شدن، کارکردهای مورد انتظار دولتی در عرصه اقتصادی، تضمین رفاه عمومی، ایجاد خودکفایی در عرصه‌های مهم اقتصادی، تأمین اشتغال، برابری اقتصادی و مانند آن بود. اما امروزه انتظارات اقتصادی از دولت در حوزه ایجاد کارایی، ارزش بهای پرداخت شده، رقابت، رضایت مصرف‌کننده و غیره است. به عنوان مثال فرهنگ مصرفی منجر به گرایش در جهت ایجاد رضایت مصرف‌کننده یا رضایت مشتری شده است. این رضایت از طریق ارائه انتخاب‌های کافی و تضمین بهترین و ارزان‌ترین کالا و خدمات است. رضایت ایده‌آل و حداکثری مذکور زمانی مهیا می‌شود که فرد تقریباً به همه محصولات جهان در حوزه مورد نیاز خود دسترسی داشته باشد و این شرایط نیز جز با ادغام در اقتصاد جهانی و از بین بردن تعرفه‌های گمرکی امکان‌پذیر نیست (Haque, 2002: 107- 115). در این راستا، اندیشه‌ها و سیاست‌های

نولیبرالیستی با تأکید بر بازار آزاد و عدم مداخله دولت در اقتصاد و اهمیت انتخاب‌های فردی، در پاسخ به ضرورت‌های جهانی شدن شکل گرفتند.

جهانی شدن و سیاستگذاری اقتصادی در کشورهای در حال توسعه

از فردای جنگ جهانی دوم کشورهای در حال توسعه برای پر کردن شکاف خود با کشورهای پیشرفته، چیرگی بر فقر و توسعه نیافتگی گسترده، رهایی از اقتصاد وابسته استعماری، خام‌فروشی و غیره روی به صنعتی‌شدن آوردند. در این راستا کشورهای در حال توسعه دو نوع راهبرد کلان صنعتی‌شدن جایگزینی واردات و صنعتی‌شدن توسعه صادرات را درپیش گرفتند که راهبرد اول تا دهه ۱۹۷۰ راهبرد مورد علاقه کشورهای مذکور بود اما از این تاریخ به بعد با راهبرد توسعه صادرات و رویکردهای آن جایگزین و یا دست کم تعدیل شد. ویژگی اصلی جایگزینی واردات تولید کالاهای متناسب با نیازهای داخلی در پناه دیوار بلندی از تعرفه‌ها بر کالاهای خارجی بود. هرچند استدلال اصلی مبتنی بر این بود که دولت باید از صنایع نوپای داخلی به‌طور موقت حمایت کند تا به سطح رقابت‌پذیری جهانی برسد، اما در عمل اقدامات حمایتی دولت‌ها تبدیل به ویژگی ذاتی صنایع مذکور شد. با آشکار شدن مشکلات مذکور از دهه ۱۹۷۰ بسیاری از کشورهای در حال توسعه به سیاست جایگزینی واردات روی آوردند. شواهد تجربی نیز نشان داده بود که کشورهایی که رویکرد توسعه صادرات را برگزیده بودند رشد اقتصادی بالاتری نسبت به کشورهایی که رویکرد جایگزینی واردات را اتخاذ کرده بودند، داشتند (Karunaratne, 2007: 218-220).

در کشورهای در حال توسعه که در آن، دولت متولی توسعه کشور نیز می‌باشد، سیاستگذاری اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که سیاستگذاری اقتصادی در این کشورها، در واقع، همان «برنامه توسعه کشور» است. برنامه داشتن و برنامه‌ریزی بدون ترسیم خطوط کلی و روشنی که از پیش برای مدتی طولانی بر جریان اقتصاد و بازرگانی کشور حاکم بوده و به‌عنوان استراتژی یا راهبرد شناخته می‌شود، غیرممکن است. تحولات فرهنگی در عصر جهانی‌شدن که نوعی تحول کیفی در سبک زندگی فردی و اجتماعی ایجاد کرده‌است، به نوبه خود، ضرورت‌ها، محدودیت‌ها و در عین حال فرصت‌هایی را برای این کشورها، و به‌طور مشخص برای دولت‌ها، به دنبال داشته است. آنچه در

این مبحث حائز اهمیت است، این مسئله می‌باشد که کدام یک از این دو رویکرد کلی با تحولات فرهنگی ناشی از جهانی‌شدن و توقعاتی که در خصوص نحوه کارکرد دولت و به ویژه برنامه توسعه دولت در این کشورها ایجاد کرده است، هماهنگی بیشتری دارد.

در سیاست جایگزینی واردات، به‌عنوان یک رویکرد درون‌گرا، یک کشور اقدام به مهیا کردن بستری مناسب برای صنعت خود می‌کند، و به‌جای واردات، خصوصاً واردات محصولات صنعتی، به ایجاد صنایع لازم به منظور تولید داخلی آن محصولات اقدام می‌کند. به عبارت دیگر، طی این راهبرد، کشور می‌کوشد با انجام تولید داخلی، جای کالاهای وارداتی را پر کند و سرانجام خود را از واردات بی‌نیاز گرداند (یاوری و سعادت، ۱۳۸۴: ۲۵). برای تداوم سیستم جایگزینی واردات معمولاً به ممنوعیت واقعی واردات، چه از طریق ممنوعیت مستقیم واردات، چه از طریق وضع تعرفه‌های گسترده بر روی محصولات مختلف، به طوری که واردات آن‌ها را غیراقتصادی و بدون صرفه سازد، احتیاج است (Finance & Development, 2015: 20). در سیاست جایگزینی واردات، حمایت شدید دولت از صنایع داخلی، به سرمایه‌گذاران خارجی اجازه رقابت با صنایع داخلی را نمی‌دهد. انتقال فناوری و نوآوری جدید از کشورهای توسعه‌یافته که منجر به بهبود کیفیت کالاها و عملکرد خدمات می‌گردد از طریق همین سرمایه‌گذاری صورت می‌گیرد. جایگزینی واردات چون اساساً با حمایت‌گرایی و وضع تعرفه گمرکی و سهمیه همراه است، کنترل دولت بر اقتصاد و بازرگانی کشور را افزایش می‌دهد، بنابراین بیشتر مورد توجه دولتهاست. اتخاذ این سیاست منبع درآمد آسان و مطمئن و قابل محاسبه‌ای را برای دولت ایجاد می‌کند (بررسی‌های بازرگانی، ۱۳۸۷: ۱۰).

سیاست توسعه صادرات (تشویق صادرات) در چارچوب راهبردهای برون‌گرا می‌گنجد. توسعه صادرات عبارت است از صادرات محصولات غیرسنتی اعم از کالاهای اولیه، نیمه ساخته و کالاهای ساخته شده صنعتی به طوری که جانشین صادرات کالاهای سنتی اولیه قرار گیرند. توسعه صادرات، معرف گرایش به تجارت آزاد و تجارت بین‌المللی است. این سیاست نشان می‌دهد که یک کشور تا چه میزان متوجه بازارهای جهانی و تابع نیازها و تقاضای خارجی است. توسعه صادرات، عامل تقویت تجارت آزاد خارجی است؛ بنابراین، طبق تعریف کلاسیک‌ها، تجارت آزاد باعث هدایت تولید و تخصیص منابع در جهت تولید کالاهای با مزیت نسبی می‌شود و چون رشد صنعتی در جهت استفاده بهینه از منابع تولید و در قالب بازارهای جهانی به‌دست می‌آید، توأم با کارایی اقتصادی است و منجر به ایجاد تخصص می‌شود که این تخصص می‌تواند با آموزش‌های علمی-کاربردی لازم همراه شده و زمینه‌ساز توسعه اقتصادی گردد (یاوری و

سعادت، ۱۳۸۴: ۲۶). ارشاد و هدایت دولت از طریق اعلام مقررات واردات و صادرات و کم‌وزیادکردن مشوق‌ها و نظایر آن صورت می‌پذیرد، لکن دخالت عملی دولت در اقتصاد کاهش یافته و به نوعی به لیبرالیزه‌شدن اقتصاد و بازرگانی کشور محقق می‌گردد. در این راستا، در سیاست توسعه صادرات، درآمدهای ارزی سریعاً رشد یافته، بازارها به‌طرز فزاینده‌ای تنوع یافته و اقتصاد به‌طور روزافزونی انعطاف بیشتری پیدا می‌کند. عرضه روزافزون ارز، امکان آزادسازی بیشتر واردات را فراهم ساخته و این امر تمایل سیستم را نسبت به صادرات تقویت می‌کند. همچنین، سیاست توسعه صادرات رشد سریع و کوتاه مدت را امکان‌پذیر می‌سازد، در مقابل، جایگزینی واردات رشد بلند مدت را وعده می‌دهد. در مورد کشورهایی که امکان مقایسه عملکرد آن‌ها قبل و بعد از تغییر سیاست وجود داشته‌است، نرخ رشد پس از اتخاذ استراتژی توسعه صادرات به سرعت افزایش یافته است. از طرفی، تداوم این نرخ رشد، نشان‌دهنده این مسئله است که سیاست توسعه صادرات صرفاً منافع ایستای ناشی از بهبود در تخصیص منابع را ایجاد نمی‌کند، بلکه اثرات پویایی در اقتصاد دارد (Finance & Development, 2015: 20-23). همچنین، سیستم توسعه صادرات نسبت به جایگزینی واردات شرایط و فضای مناسب‌تری را برای جذب و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی و فعالیت شرکت‌های چندملیتی فراهم می‌کند. امروزه انتقال دانش و فناوری نوین عموماً از طریق ورود سرمایه خارجی و فعالیت این شرکت‌ها صورت می‌پذیرد.

پژوهشگرانی همچون وینسنت تاکر در خصوص تاثیرات فرهنگی جهانی‌شدن بر کشورهای جهان سوم و شکست نظریه‌هایی همچون نظریه وابستگی و راهبردهای جایگزینی واردات صحبت کرده‌اند. تاکر معتقد است این راهبردها به این دلیل شکست خورده‌اند که عمدتاً بر چیرگی‌های اقتصادی و سیاسی تمرکز کرده‌اند، در حالی که ابعاد فرهنگی جهانی‌شدن را نادیده گرفته و لذا سیاست‌هایشان شکست خورده است. از این منظر دولت‌ها نمی‌توانند در حالی که «فرهنگ سرمایه‌داری» در جوامع‌شان به‌شدت گسترش یافته‌است، خود را از الزامات «اقتصاد سرمایه‌داری» دور نگه دارند. تاملینسون نیز بر همین نکته تاکید کرده و گفته است که اقتصاد و فرهنگ بسیار در هم تنیده‌اند و جنبه فرهنگی سرمایه‌داری متأخر بیش از جنبه‌های دیگر آن اهمیت یافته است. لذا هنگامی که در جوامع جهان سوم، قلب‌ها و ذهن‌های مردم جذب فرهنگ جهانی‌شده‌ی سرمایه‌داری است، نمی‌توان سیاست و اقتصاد را بدون توجه به این چیرگی فرهنگی سامان داد (archer, 2007: 3-4). نکته مهم در این جا همسازی نظم فرهنگی و

اقتصادی است. همانگونه که در یک جامعه سیستم فرهنگی و اقتصادی باید با یکدیگر تطبیق داشته باشند، در شرایط جهانی‌شدن نیز باید نظم‌های جهانی با یکدیگر تطابق داشته باشد. به عبارت دیگر مفاهیم پرکاربرد امروزی همچون «فرهنگ جهانی»، «اقتصاد جهانی» و «سیاست جهانی» باید با یکدیگر در یک تناسب معنادار و بی‌تناقض قرار گیرند. به‌عنوان مثال در دوره جهانی‌شدن که موجب انتشار بسیاری از ارزش‌های فرهنگی مربوط به سرمایه‌داری و لیبرالیسم شده است نمی‌توان در حوزه اقتصادی یک نظم مرکانتیلیستی را به پیش برد (guttal. 2010: 523- 529).

اقتصاد سرمایه‌داری منجر به شکل‌گیری پدیده‌ای به نام دولت تهی^۱ شده است. این مسئله به ویژه در کشورهای جهان سوم موجب بروز تناقض مهمی شده است، زیرا همانطور که اشاره شد بسیاری از دولت‌های جهان سوم «دولت توسعه» هستند. دولت توسعه درصدد است تا با برنامه‌های گسترده در حوزه اقتصاد کلان شاخص‌های کلی اقتصادی را بهبود بخشد که این امر موجب مداخله و وضع قوانین گسترده در حوزه اقتصاد داخلی و روابط اقتصادی خارجی است. اما در سطح اقتصاد خرد، که مربوط به فرد و رفتار مصرف‌کننده است، تحت تأثیر آشنایی گسترده‌ای که افراد کشورهای در حال توسعه از کالاها و محصولات خارجی و مزیت‌های آن نسبت به محصولات داخلی به‌دست آورده‌اند، تقاضا نیز برای مصرف کالاها مذکور رشد چشمگیری داشته است. اما دولت توسعه به منظور بهبود شاخص‌های اقتصاد کلان همچون کاهش بیکاری، تولید ملی، رشد صنایع بومی و غیره عرضه جهانی را محدود می‌کند. دولت توسعه وعده آینده بلندمدت توسعه اقتصادی را به شهروندان می‌دهد اما فرهنگ رو به رشد فردگرایانه، فایده‌گرایانه و مصرف‌گرایانه‌ی افراد به دنبال دسترسی فوری به باکیفیت‌ترین و مقرون به صرفه‌ترین کالاها است. جهانی‌شدن موجب تشدید گرایش فلسفی خودمحوری فردگرایانه شده است. این چنین رویکرد فلسفی با دولت نامداخله‌گر همسازتر است (Haque. 2002: 115- 124).

در نسل دوم حقوق بشر که امروزه تبدیل به یکی از مهم‌ترین گفتمان‌های سیاست داخلی و نیز بین‌المللی شده است به حقوق اقتصادی افراد تأکید شده است. «حق توسعه» تا آن‌جا اهمیت پیدا کرده است که در مجمع عمومی سازمان ملل اعلامیه حق توسعه^۲ به تصویب رسید. وظیفه دولت در این شرایط بسیار سنگین‌تر می‌شود چرا که

1. hollow state

2. Declaration on the Right to Development

رفاه نیز جزء حقوق جدایی‌ناپذیر انسان قلمداد شده است و مطالبات اقتصادی افراد تبدیل به یکی از مهم‌ترین مطالبات حقوق بشری شده است. به ویژه در کشورهای در حال توسعه، دولت مهم‌ترین متولی اقتصاد است و لذا مطالبات مردم نیز عمدتاً متوجه دولت است. از سوی دیگر با توجه به جهانی‌شدن فزاینده فرهنگ مصرفی و فرد‌گرایانه، مطالبات حقوق بشری گفته شده بیشتر در قالب مطالبات رفاه فردی نمود پیدا می‌کند. در واقع تقاضای یک فرد از دولت خود بیشتر مطالبات اقتصادی در حوزه خرد و مسائل مربوط به رفاه شخصی است. در چنین شرایطی که فرد برآورده کردن رفاه شخصی خود را جزء حقوق خوش می‌داند، اگر دولت قادر به برآورده کردن آن نباشد با بحران پاسخ‌گویی و عدم مشروعیت مواجه می‌شود.

از این رو سیاستگذاری اقتصادی کشورهای در حال توسعه بر دست‌یابی به توسعه باید با توجه به ویژگی‌هایی همچون رشد تحرک اجتماعی، نظام پاداش‌های بر اساس لیاقت، پذیرش نوآوری‌های اجتماعی و تنوع دیدگاه‌ها، محدودیت کنترل قدرتمندان سیاسی در زندگی اجتماعی و اقتصادی، گسترش فضای خصوصی و غیره باشد. در شرایط پیچیده جهانی‌شدن باید تصمیم‌ها به طوری نامتمرکز توسط بخش وسیعی از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان صورت گیرد. در عمل نیز راهبرد جایگزینی واردات مشکلاتی همچون وابستگی شرکت‌ها به حمایت دولت، رقابت‌پذیری پایین، کاهش انگیزه برای افزایش نوآوری و کارایی، قیمت‌گذاری انحصاری، مشکلات مالی و کسری بودجه دولت، دست‌مزد پایین و مانندان، کاهش جذابیت جایگزینی واردات را از حوزه نظری به مردم نیز کشانده است (لارسون و اسکیدمور، ۱۳۹۳: ۲۳۲-۲۲۹). همان‌طور که در بخش جهانی‌شدن و مسئله حقوق بشر گفته شد، امروزه توسعه فعالیت‌های تجاری به ویژه در مرحله اجرای قواعد آزادسازی تجاری، مستلزم رعایت موازین حقوق-بشری از سوی دولت‌ها است. لذا پیش‌نیاز تحقق سیاست توسعه صادرات که نگاهی تعاملی و تجارت‌محور دارد، رعایت این موازین از سوی دولت‌ها می‌باشد. در مقابل، سیستم جایگزینی واردات با نگاه درون‌گرایانه و غیرتعاملی خود، التزام و اراده چندانی نیز برای رعایت موازین حقوق بشری ندارد. در مجموع می‌توان گفت که راهبرد توسعه صادرات با رشد فرهنگ مصرفی و فردگرایانه ناشی از جهانی‌شدن که در آن افراد خواهان استفاده آزادانه، سریع و مداوم از مجموعه متنوعی از کالاها و خدمات با بالاترین کیفیت و معقول‌ترین قیمت هستند، هماهنگی بیشتری دارد.

نتیجه‌گیری

گرایش و خودآگاهی فزاینده بشر در قرن بیست و یکم به این سمت سوق پیدا کرده است که هستی و هویت خود را خویشتن انتخاب کند که این انتخاب‌گری فردی در وضعیت سرمایه‌داری کنونی خود را در قالب خریدن و مصرف کردن نشان می‌دهد. فرآیندهای فردی‌شدن، مصرف انبوه و محو شدن مرزهای اجتماعی و سیاسی همگی می‌توانند به ایجاد این احساس کمک کنند که هر کسی می‌تواند هر چیزی که می‌خواهد باشد. این تمایلات مصرفی فردگرایانه و آزادی‌خواهانه (به معنای داشتن حق انتخاب در زندگی)، مهم‌ترین پیامد فرهنگی جهانی‌شدن هستند. در این راستا، فردی‌شدن و متنوع شدن نیازهای مصرفی، در کنار آگاهی به مسئله حقوق مشترک بشری و فشارهای داخلی و خارجی به منظور رعایت آن، نقش و کارکرد دولت در عرصه اقتصاد یا همان سیاستگذاری اقتصادی دولت را دستخوش تحولات اساسی کرده است. امروزه، برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های دولتی بدون توجه به تحولات فرهنگی ناشی از فرآیند جهانی‌شدن، قادر به پاسخ‌گویی به نیازها و مطالبات متنوع و پیچیده بشر نبوده و اساساً تأمین نیازها در چارچوب‌های دولتی و دستوری پیشین در عرصه محدود ملی غیرممکن گردیده است. در عصر حاضر که مرجعیت بازار آزاد در مقیاس جهانی پذیرفته شده است؛ از یک طرف، بازار آزاد با فراهم آوردن بیشترین امکان‌های انتخاب، با روحیه و فرهنگ بشر در عصر جهانی‌شدن هم‌خوانی و هماهنگی دارد و از طرف دیگر، تحقق بازار آزاد در یک جامعه و گسترش تعاملات تجاری در سطح جهانی، مستلزم رعایت موازین مشترک حقوق بشری توسط دولت است. بر این اساس، نیاز به نوین‌سازی سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های دولت در عرصه سیاستگذاری اقتصادی در عصری که شاهد رشد بازارهای جهانی، تغییر الگوهای سنتی اجتماعی و کار و شکل‌های متنوع‌تری از هویت شخصی و فرهنگی بوده است، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. این نوین‌سازی، در واقع، پیگیری سیاست‌های بازارمحور، برون‌گرایانه و تعامل‌گرایانه در عرصه جهانی است.

چنین تحولی به ویژه برای کشورهای در حال توسعه که دولت بایستی همزمان در راستای توسعه کشور نیز گام بردارد ضروری‌تر می‌نماید. دستیابی به توسعه مستلزم کسب حمایت سیاسی لازم برای اجرای برنامه‌هاست و در عصر جهانی‌شدن کسب چنین حمایتی بدون رعایت موازین حقوق بشری و داشتن نگاهی جهانی به مسائل غیر ممکن به نظر می‌رسد. همچنین، ماهیت محافظه‌کارانه و دیوان‌سالارانه رویکردهای مرکانتیلیستی

با نوآوری مستمر، انعطاف‌پذیری و فضای آزاد که از ملزومات جهانی شدن است، تناسب ندارد. فرهنگ فردگرایانه و گزینش‌گر بشر عصر جهانی شدن نیز رویکردهای بسته، درون‌گرا و تحمیلی را بر نمی‌تابد. بر این اساس، برنامه توسعه کشور بایستی با ملزومات، به ویژه فرهنگی، جهانی شدن هم‌خوانی و هماهنگی داشته باشد. لذا مسیر رسیدن به توسعه و رشد برای کشورهای در حال توسعه با اتخاذ الگوهای درون‌زا به نظر سخت بعید می‌آید، و با عنایت به شرایط کنونی جامعه اطلاعاتی، همگرایی اقتصادی ملی با نظام اقتصادی جهانی و روند جهانی شدن، اتخاذ الگوهای برون‌زا برای این کشورها ضروری است. در چنین شرایطی، سیاست توسعه صادرات با نگاه برون‌گرایانه و تعاملی و تجارت-محوری که دارد، هماهنگی بیشتری با فرایند جهانی شدن داشته و لذا گزینه مطلوب‌تری برای دولت در کشورهای در حال توسعه می‌باشد.



منابع

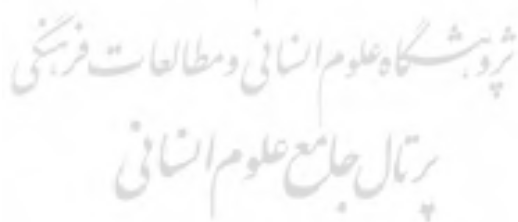
- استیونسن، نیک. (۱۳۸۴). «رسانه‌های جدید و جامعه‌اطلاعاتی (شیلر، کاستلز، ویریلیو و فمینیسم سایبر)». ترجمه: پیروز ایزدی. *فصلنامه رسانه*. شماره ۶۲. ۷۸-۱۲۰
- الکاکی، پیت و دیگران. (۱۳۹۱). *مرجع سیاستگذاری اجتماعی*. ترجمه: علی‌اکبر تاج-مزیانی و محسن قاسمی. جلد اول. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- بررسی‌های بازرگانی. (۱۳۸۷). «صادرات و الگوی توسعه در جهان سوم». شماره ۲۱. ۳-۲۶
- خواجه نوری، بیژن و دیگران. (۱۳۹۲). «مطالعه رابطه جهانی‌شدن فرهنگی با فردگرایی و جمع‌گرایی جوانان مورد مطالعه: شهر شیراز». *فصلنامه جامعه‌شناسی کاربردی*. شماره ۴. ۴۳-۶۶
- غزایاق‌زندی، داود. (۱۳۹۰). *درآمدی بر سیاستگذاری امنیت ملی*. چاپ اول. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کاظمی، مریم. (۱۳۸۴). «حقوق بشر و دولت‌ها در عصر جهانی‌شدن». *راهبرد*. شماره ۳۸. ۲۵۶-۲۷۰
- لارسون، توماس و اسکیدمور، دیوید. (۱۳۹۳). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل*. ترجمه: احمد ساعی و مهدی تقوی. تهران: قومس.
- مصلی‌نژاد، عباس. (۱۳۹۳). *سیاستگذاری اقتصادی: مدل، روش و فرآیند*. تهران: رخداد نو.
- مورن، مایکل و دیگران. (۱۳۹۳). *دانشنامه سیاستگذاری عمومی*. ترجمه: محمد صفار. تهران: نشر میزان.
- وحید، مجید. (۱۳۸۶). «بحثی در سیاستگذاری فرهنگی». *فصلنامه سیاست*. دوره ۳۷، شماره ۳. ۲۷۸-۳۰۶
- یاوری، کاظم و رحمان، سعادت. (۱۳۸۴). «اثر سرمایه‌گذاری خارجی بر رشد اقتصادی ایران: راهبردهای جایگزینی واردات و توسعه صادرات». *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*. شماره ۲۷.

References

- Jabbra, Joseph and O. P. Dwivedi. (2006). Globalization, Governance, and Administrative Culture. *International Journal of Public Administration*, Vol. 27, Nos. 13 & 14, pp. 1101-1127.

- Riolo, A. (2017). I choose, therefore I am. The Jaspers concept of choice and implications on the ability to act. *25th European Congress of Psychiatry / European Psychiatry* 41S, S710–S771.
- Karunaratne, neil Dias. (2007). Export Oriented Industrialization Strategies, *Intereconomics*, Vol. 15. Iss. 5, 217-223.
- Albrow, Martin. (2012). The impact of globalization on sociological concepts: Community, culture and milieu, *Innovation. The European Journal of Social Science Research*, Vol. 1, Ko. 4.
- Archer, Kevin. Martin, Bosman. Mark Amen. Ella, Schmidt. (2007). *Locating Globalizations and Cultures, Globalizations*.
- Coicaud, Jean-Marc. (2013). *The globalization of human rights*. Tokyo, New York, Paris: United Nations University Press.
- Cossa, José. (2015). *African Renaissance and Globalization: A Conceptual Analysis and a Way Forward*. Ufahamu, 38:3.
- Cuterela, Sandu. (2012). *Globalization: Definition, Processes and Concepts*. Revista Română de Statistică, Supliment Trim IV.
- Dascălu, Dan Ioan. (2013). Individualism and mass communication in the context of globalization. *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, 163, 1–6.
- *Finance and Development*, June 2015, 20-23.
- Ganaie, Ashraf and Mohiuddin, Shafiq. (2016). Globalization and Human Rights. *Developing Country Studies*, Vol. 6, No.12.
- Guttal, Shalmali. (2010). Globalisation, Development in Practice. *Development in Practice*, Volume 17, Numbers 4–5.
- Hamdi, Mustafa. (2013). The Impact of Globalization in the Developing Countries. *Developing Country Studies*, Vol.3, No.11, 2013.
- Haque, Shamsul. (2002). globalization, new political economy, and governance. *Administrative Theory & Praxis*, Vol. 24, No. 1,103–124
- Harmanci, Nimet. (2017). Consumerism is the Core Ideology of the Capitalism. *International Journal of Business, Humanities and Technology*, Vol. 7, No. 4.
- Katz, James and Aakhus, Mark. (2004). *Perpetual Contact*. UK: Cambridge University Press.
- Munck, Ronaldo and Denis O'Hearn. (2008). *Critical Development Theory: Contributions to a New Paradigm*. UK: London, Zed Books.
- Okafor, Nnamdi and Peter, Etchie. (2014). Globalization and The Social Formation of Third World Countries. *Afro Asian Journal of Social Sciences*, Volume 5, No. 5.2 Quarter II.
- Onwe, Sunday and Nwogbaga, David. (2014). *International Journal of Humanities and Social Science*, Vol. 4, No. 8.
- Osland, Joyce. (2003). Broadening the Debate The Pros and Cons of Globalization. *Journal of Management Inquiry*, Vol. 12 No. 2, 137-154.
- Otasevic, Katarina. (2014). Cultural Diversity and Cultural Identity in Globalization. *Applied Economics and Management*, Volume II.

- Qadri, Mubashar and Umer, Ayub. (2016). Globalization and Regionalization. *Journal of Management and Research*, Volume 3, Number 2.
- Saguier, Marcelo. (2012). Resistance to globalization. On https://researchgate.net/publication/269104537_Resistance_to_Globalization.
- Servaes, Jan and Lie, Rico. (2010). Media, globalisation and culture: issues and trends, *Communication*, Volume 29.
- Shengping, Yang (2008). logic and trends in cultural globalization and the reconstruction of modern. *Social Sciences in China*, Vo l. XXIX, No. 4.
- Steve Melluish (2014). Globalization, culture and psychology. *International Review of Psychiatry*, 26(5): 538–543.
- Suralkar, G. (2018). *Globalization and Human Rights*. IJCESR, Volume-5, Issue-5.
- Tausch, Arno. (2010). Globalisation and development: the relevance of classical dependency theory for the world today. *International Social Science Journal*, 61 (202), 467- 488.
- Twiss, Sumner. (2004). *History, Human Rights, and Globalization*. JRE 32.1:39-70.
- Velluti, Samantha. (2016). The Promotion and Integration of Human Rights in EU External Trade Relations. *Utrecht Journal of International and European Law*, 32(83), pp.41–68.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی